

سینا و حر گوشک

از مجموعه داستانهای «سینا و اسباب بازیها»



فناوران توسعه امن ناجی
Naji Secure Development
Technologist co

به نام خدا

این کتاب در پروژه
"صیانت از کودکان و خانواده در اینترنت"
به سفارش سازمان فناوری اطلاعات و با همکاری پلیس فتا ناجا
تهیه شده است.

سینا و خرگوشک

مجموعه داستان های سینا و اسباب بازی ها در فضای مجازی

به سفارش:

سازمان فناوری اطلاعات ایران

معاونت امنیت فضای تولید و تبادل اطلاعات



تألیف: کبری قاسمی

تصویرگری: محبوبه امین رعیا

صفحه آرایی: محبوبه امین رعیا

ویراستاری: مؤسسه رویش قلم

مشاور طرح: علی محمد رجبی

ناشر: عتروت نو

ناظر و مجری طرح: شرکت فناوران توسعه امن ناچی

آدرس سایت: ceop.ir

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۴-۴۸-۹

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۴-۴۷-۲

چاپ: سیمین پرداز گامه ۹-۶۶۴۸۱۶۳۸

نشانی: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان نظری،

کوچه فرزانه، پلاک ۱، واحد ۱۳ تلفن: ۹-۶۶۴۸۱۶۳۸



شابک: دوره ۲-۲۷-۶۰۹۲-۶۰۰-۶۰۹۲-۴۸-۹، ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۲-۴۸-۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۵-۹۸۲۸۷
 عنوان و نام پدیدآور: سینا و خرگوشک / تألیف کبری قاسمی، تصویرگری محبوبه امین رعیا، به سفارش معاونت امنیت فضای تولید و تبادل اطلاعات، با همکاری پلیس فتا ناجا.
 مشخصات نشر: تهران، عتروت نو، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۲۰ ص. - مصور ارتگزی.
 فهرست: مجموعه داستان های سینا و اسباب بازی ها
 موضوع: اسباب بازی -- داستان
 موضوع: Toys -- Fiction
 موضوع: داستان های تخیلی
 موضوع: Fantastic Fiction
 موضوع: راستگویی و دروغگویی -- داستان
 موضوع: Truthfulness and falschool -- Fiction
 رده بندی دیویی: ۱۳۹۶ س ۱۱۹۹ / ۱۷۹۰
 سرشناسه: قاسمی، کبری، ۱۳۶۲ -
 شناسه افزوده: امین رعیا، محبوبه، ۱۳۵۸ - تصویرگر
 شناسه افزوده: سازمان فناوری اطلاعات ایران، معاونت امنیت فضای تولید و تبادل اطلاعات
 شناسه افزوده: نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، پلیس فتا
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا

سینا و خرگوشک

از مجموعه داستانهای «سینا و اسباب بازیها»



روباه



خرگوش



توپ



موبایل



خرگوشک، کوچولویی بود که دو گوش بلند سفید با یک دماغ کوچولوی صورتی داشت. چشم‌هایش هم دو مهره‌ی کوچک سیاه بود. خرگوشک از همه‌ی دنیا، انگشت‌های ظریف سینا رو بیشتر از همه چیز دوست داشت، چون عروسک انگشتی سینا بود.

خوب یادش می‌آمد که آخرین بار، سینا باز هم نمایش «حقه‌باز و ناقلا» را با او بازی کرده، اما هر چه قدر فکر می‌کرد، به یاد نمی‌آورد چه اتفاقی افتاد که پشت پرده افتاده بود.



با صدایی بلند و دهان باز خروپف می‌کرد. با خودش فکر کرد: «انگار
از اینکه اینجا افتاده و دیگه سینا رو نمی‌بینم واقعاً راضیه که همه‌ش
می‌خوابه و استراحت می‌کنه.»

سر و صدای سینا از آن طرف پرده می‌آمد که داشت بازی می‌کرد و مدام
داد می‌زد: «گل... گل...» خرگوشک چشم‌هایش را محکم بست و از ته دل آرزو
کرد: «کاش دوباره بازم سینا رو ببینم.»

تق.

«آخ!»



دوباره چشم‌هایش را بست و گفت: «نخیر! هیچم این طور نیست...» میان حرف پرید و داد زد: «آخ جوووون! سینا اومد. سینا ما اینجاییم، اینجا...»

چشم‌هایش را باز کرد و گفت: «به‌به آقا سینا! از این طرفا؟ چی پشتت قایم کردی؟!» سینا تندتند سرش را تکان داد و گفت: «هیچی! من چیزی قایم نکردم!» تکانی به خودش داد و گفت:

«چرا، یه چیزی هست. من که می‌دونم اون چیه.»



که از خواب پریده بود، فریاد کشید: «آخ! کی بود من رو بیدار کرد؟»



ریزریز خندید و گفت: «قل‌قلی بود که خورد تو سرت و از خواب ناز

بیدارت کرد.» خمیازه‌ای کشید و گفت:

«مگه دستم به سینا نرسه. این دفه انگشتش رو گاز می‌گیرم.»


گفت من که می‌دونم تو هم سینا رو دوست داری. چه عروسک انگشتی بدی هستی که پشت سر صحبت این طوری می‌گی. اون ما رو خیلی دوست داره.


خرگوشک با مهربانی گفت: «کار درستی نکردی سینا چون! یه وسیله‌ی شخصیه، بی‌اجازه نباید می‌رفتی سراغش. تازه نباید خودت تنهایی بازی نصب کنی، چون ممکنه بازی مناسبی نباشه.»



سینا را در یکی از انگشتانش فرو کرد و  را هم کنار او گذاشت و پرسید: «شما دو تا کجا بودین؟ یه هفته است دارم دنبالتون می‌گردم.»

 جواب داد: «ما اینجا پشت پرده افتاده بودیم. نگفتی چی پشتت قایم کردی؟»

- راستش  مامانمه. آوردمش اینجا تا با خیال راحت یه بازی جدید نصب کنم.

خرگوشک چشم‌هایش را تنگ کرد و گفت: «چرا اینجا سینا چون؟»  پرید وسط حرف خرگوشک و گفت: «معلومه دیگه، چون اجازه نگرفته! مگه نه سینا؟»

سینا سرش را پایین انداخت.





بلندبلند خندید، انگشت سینا را بوسید و گفت: «به حرفای این بی احساس گوش نده. به دلت گوش کن. مگه دلت یه بازی جدید نمی‌خواد؟»

خرگوشک خودش را توی انگشت سینا تکان داد و فریاد زد: «نه... اون دلت نیست که می‌گه این کار رو بکنی. خدا همه جا تو رو می‌بینه و بی‌اجازه وسیله‌ی شخصی کسی رو برداشتن غلطه، خدا این کارا رو دوست نداره!»

سرش را به گوش سینا نزدیک کرد و پچ‌پچ کرد: «فکر کن اون بازی چه قدر هیجانیه. نصبش کن! یالا زود باش! این خرگوشکم از انگشتت دربیار تا دیگه حرفاش رو نشنوی.»





سینا ساکت بود و فکر می کرد. قلقلی که تا آن موقع ساکت بود، خودش را به پای سینا کوبید. سینا نگاهی به قلقلی انداخت و پرسید: «تو چی می گی؟» قلقلی که حسابی سرخ شده بود، گفت: «رو روشن نکن. کار یواشکی خوب نیست.»

ضربه ای زد و قل خورد زیر پرده. دوباره رو به سینا کرد و گفت: «نگران نباش. هیچ کس نمی فهمه. تو فقط یه بار اون بازی رو نصب کن، بعدم پاکش می کنی.»

سینا خرگوشک را از انگشتش درآورد و بعد از روشن کردن او دیگر صدای داد و بیداد خرگوشک را نمی شنید.

یکباره سینا روی زمین نشست و گفت: «اه، اه، اه...»

خودش را جلو کشید و پرسید: «چی شده سینا؟»

- اینجا رو ببین. ماما یه برنامه رو گوشیش ریخته که مخصوص بچه هاست. یه رمز داره و من فقط می تونم توی برنامه ی نقاشی گوشه برم.

پرسید: «از کجا می‌دونی؟» سینا جواب داد: «قبلاً این برنامه رو تو گوشی بابام دیدم.»
خرگوشک با صدای بلند می‌خندید. قلقلی هم از زیر پرده ماجرا را تماشا می‌کرد.

همان موقع، همگی صدای مادر را شنیدند: «سینا! سینا کجایی؟» من رو ندیدی؟

سینا گفت: «حالا من چی کار کنم؟» مامانم دنبالم می‌گرده. حتماً فهمیده من گوشیش رو برداشتم.» گوش‌هایش را تکان داد و گفت: «خوب بگو این پشت پیداش کردی؛

مثل من و خرگوشک.»

سینا هنوز هم ساکت بود. مادر پرده را کنار زد و پرسید: «اینجا چی کار می‌کنی سینا؟»

سینا سرش را پایین انداخت و گفت: «ببخشید مامان! من کار بدی کردم. اومده بودم

اینجا تا یواشکی با گوشی شما بازی کنم. من رو می‌بخشی؟»

مادر لبخند مهربانی زد، سینا را بوسید و گفت: «سینا جون! پسرم! راستگویی تو برام خیلی مهمه، ولی امیدوارم فهمیده باشی کاری رو یواشکی انجام دادن چه قدر بده.»
سینا خم شد، خرگوشک را بلند کرد و دوباره در انگشتش جا داد و با صدای نازک خرگوشک گفت: «بله مامان خوبم! فهمیدم.»

